

## مباحثی پیرامون قراراناطه در آیین دادرسی کیفری

صابر افراسیابی

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اسلام آباد غرب

قرار اناطه در آیین دادرسی کیفری به معنای منوط نمودن رسیدگی کیفری به تعیین تکلیف در امر حقوقی می باشد بدین معنی که قاضی کیفری نمی تواند در باب اتهامی اتخاذ تصمیم کند مگر اینکه امری حقوقی را که منشأ تصمیم گیری در امر کیفری است احراز نماید، بعنوان مثال: در شکایت ترک انفاق از سوی زوجه رسیدگی منوط به احراز عقد نکاح است که با وقوع عقد زوجه با لحاظ سایر شرایط مستحق نفقه می گردد. قرار اناطه در مباحث آیین دادرسی کیفری یکی از موانع تعقیب دعوی عمومی است. یعنی دعوی عمومی در امر کیفری تا زمان احراز امر حقوقی متوقف می شود اما پس از احراز مجدداً تعقیب دعوی عمومی ادامه می یابد. حال با توجه به اهمیت چنین امری صدور قراراناطه و شناخت آن امری ضروری است که به بررسی این قرار در قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امر کیفری مصوب 1378/6/28 با لحاظ سوابق امر می پردازیم.

قراراناطه در ماده 17 قانون آیین دادرسی کیفری مصوب 1290 هجری شمسی چنین مقرر شده بود: ((هرگاه ثبوت تقصیر متهم منوط است به مسائلی که محاکمه و ثبوت آن از حضائص محاکم حقوقی است، مثل حق مالکیت و افلاس امر جزایی تعقیب نمی شود و اگر تعقیب شده، معلق می ماند تا حکم قطعی از محکمه حقوقی صادر شود در مورد این ماده چنانچه یکی از طرفین دعوی یا شخص ذی نفع حداکثر در ظرف سه ماه از تاریخ ابلاغ قرار به دادگاه صلاحیتدار رجوع نکرده تصدیق آن تقدیم مراجع جزایی ننماید پرونده کیفری بایگانی می شود.

آنچه در مورد این ماده قابل ملاحظه است اینکه صدور قراراناطه تنها در موردی است که رسیدگی به امر کیفری منوط به احراز امر حقوقی است و شخص ذی نفع در دعوی کیفری مکلف است ظرف سه ماه از تاریخ صدور قراراناطه به دادگاه حقوقی صلاحیتدار رجوع کرده و برای احراز امر حقوقی اقدام نماید و تصدیق آن را از دادگاه حقوقی اخذ و تقدیم مرجع جزایی صادر کننده قرار نماید والا پرونده به دستور همان مرجع بایگانی می شود. از سویی دیگر مصادیق قراراناطه بصورت تمثیلی در ماده 17 آمده بود و قانونگذار مصادیق آن را احصاء ننموده و تشخیص مورد را بر عهده قاضی نهاده بود نکاتی پیرامون ماده 17 قابل ذکر است. که بصورت مختصر اشاره می شود:

یک : قید محاکم حقوقی در متن ماده از این باب است که محاکم کیفری را استثناء نماید نه اینکه تنها به محاکم حقوقی دادگستری اشاره داشته باشد.

دوم : به مسئله ی مرور زمان در قراراناطه مذکور در ماده 17 توجهی نشده بود که این خلاء تصویب ماده 50 اصلاحی قانون مجازات عمومی مصوب 1352 که ناظر بر ماده 17 بوده رفع گردید مبنی بر اینکه تا حصول نتیجه از محکمه حقوقی مرور زمان امر کیفری معلق می ماند. به تعبیر دیگر تعلیق مرور زمان ملحوظ گردیده بود.

سوم : اینکه امر حقوقی محرز و مسلم نباشد یعنی اگر یکی از طرفین سند نکاحیه یا سند رسمی مالکیت در اختیار داشته باشد دیگر نیازی به احراز امر در دادگاه حقوقی نیست. از سویی دیگر ادعای وجود امر حقوقی مبتنی بر دلایل و مدارک مستدل باشد و صرف ادعا نمی تواند موجب صدور قراراناطه باشد.

مصادیق قراراناطه :

این مصادیق که تا کنون توسط رویه قضایی به آن پرداخته شده به شرح ذیل است :

1- مالکیت : در مورد مالکیت مطابق با ماده 22 قانون ثبت اسناد و املاک مصوب 1310 دولت تنها کسی را که ملک رسماً به نام او ثبت شده است مالک می شناسد. با توجه به این مقدمه اگر رسیدگی به جرمی منوط به احراز مالکیت باشد آیا می توان گفت در صورتیکه مال منقول باشد باز هم بایستی قراراناطه صادر شود؟ در پاسخ باید گفت که این امر منشاء اختلاف نظرهای فراوان در بین محاکم گردیده بود. عده ای بر این عقیده بودند که مالکیت بصورت مطلق ذکر شده است بنابراین اطلاق آن اموال منقول را نیز در بر می گیرد در مقابل عده ای بر این عقیده بودند که ظهور عرفی مالکیت در اموال غیر منقول است بر این اساس ماده 17 منصرف از اموال منقول است نهایتاً دیوان عالی کشور در رای وحدت رویه شماره 1933 مورخه ی 1318/8/26 مالکیت مذکور در ماده 17 را به اموال غیر منقول دانست. در تأیید این استدلال می توان گفت تصرف بعنوان مالکیت دلیل مالکیت است که با توجه به مقدمه ی پیش گفته احراز می گردد.

2- زوجیت : با توجه به قانون راجع به ازدواج مصوب 1310 تمامی ازدواج، طلاق و رجوع بایستی در دفاتری که مطابق نظامنامه وزارت عدلیه تشکیل شده به ثبت برسد، حال اگر نکاحی واقع شود (با توجه به اینکه ثبت واقعه نکاح از شرایط درستی نکاح نبوده و به بحث اثباتی آن نظر دارد.) و زوجه شکایت ترک انفاق مطرح کند اگر زوج درمقابل

مدعی عدم وجود رابطه ی زوجیت شود بایستی اصل نکاح احراز شود و این احراز از خصایص دادگاه خانواده است و قرارنامه توسط مراجع کیفری صادر می شود تا اصل نکاح در دادگاه خانواده به اثبات برسد.

3- افلاس : پس تصویب قانون اعسار 1313 عنوان افلاس از قوانین موضوعه حذف شد و به جای آن اعسار و ورشکستگی در قوانین وارد گردید. اکنون با توجه به اینکه در مورد اعسار جرم انگاری در قوانین وجود ندارد اما در مورد ورشکستگی به تقلب و تقصیر بایستی ورشکستگی در محکمه حقوقی به اثبات رسیده و حکم صادر گردد تا محکم جزایی بتوان اتخاذ تصمیم کند صدور قرارنامه تنها در مورد ورشکستگی به تقلب و تقصیر متصور است با تصویب قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در سال 1387 ماده 13 این قانون به نام به این عبارت اختصاص یافته است. (( هرگاه ضمن رسیدگی مشخص شود اتخاذ تصمیم منوط است به امری که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه دیگری است یا ادامه رسیدگی به آن در همان دادگاه مستلزم رعایت تشریفات دیگر آیین دادرسی می باشد قرارنامه صادر و به طرفین ابلاغ می شود ذی نفع مکلف است ظرف یک ماه موضوع را در دادگاه صالح پیگیری و گواهی آن را به دادگاه رسیدگی کننده ارائه و یا دادخواست لازم به همان دادگاه تقدیم نماید در غیر اینصورت دادگاه به رسیدگی خود ادامه داده و تصمیم مقتضی خواهد گرفت)). با توجه به اینکه مطابق ماده 308 قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری قانون آیین دادرسی کیفری 1290 نسخ گردیده است در مورد اناطه مستند صدور قرار ماده 13 می باشد مطابق این ماده نکاتی به شرح ذیل قابل بررسی و تامل است .

اول: در ماده 13 آمده است قرارنامه در موردی صادر می شود که رسیدگی اتهام منوط است به احراز امری که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه دیگری است یا ادامه رسیدگی به آن در همان دادگاه مستلزم رعایت تشریفات دیگر این دادرسی است با توجه به اینکه قانون مذکور پس از حذف دادرسی از نظام قضائی کشور و تشکیل دادگاههای عمومی با صلاحیت عام تصویب شده است صدور قرارنامه در دادگاه حقوقی با توجه به اینکه تفکیکی بین محاکم جزایی و حقوقی صورت پذیرفته موردی نخواهد داشت اما پس از تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب 1381 موسوم به قانون احیای دادرسی در ماده 14 این قانون به تفکیک دادگاههای حقوقی و جزایی اشاره شده است اجرای ماده 13 در این سیستم قدری تولید شبه می نماید چرا که در ماده 13 آمده بود که حتی اگر رسیدگی در آن دادگاه مستلزم رعایت تشریفات دیگر آیین دادرسی باشد بایستی قرارنامه صادر شود از این عبارت چنین به ذهن می رسد که نه تنها صدور قرارنامه در مورد احراز امر حقوقی برای اتخاذ تصمیم در دادگاه

جزایی ضروری است بلکه اگر مورد از موارد جزایی باشد نیز صدور قراراناطه ضروری است مانند موردی که شخص شکایتی مبنی بر صدور چک بلا محل مطرح می نماید اما متهم در دادگاه عنوان می کند که چک بابت ربا بوده است و دلالی نیز برای اثبات این امر در دست دارد دادرس دادگاه کیفری مکلف به صدور قراراناطه است تا موضوع بر پایه این رسیدگی دادگاه در دادسرا روشن شود با توجه به رعایت حقوق دفاعی متهم و این امر که پرداخت وجه چک و جنبه کیفری امر منوط است به روشن شدن اتهام رباخواری. اکنون آیا بایستی این مورد را از موارد صدور قراراناطه دانست یا بایستی با توجه به اصلاحیه جدید و پیشینه تاریخی امر که بررسی شد مورد را تنها به صلاحیت دادگاه های حقوقی منحصر کرد و نه موارد جزایی؟ در این خصوص دو پاسخ به ذهن می رسد

1- اینکه با توجه به منطوق ماده بگوئیم که تفاوتی بین محاکم حقوقی و رعایت سایر تشریفات آیین دادرسی نیست  
2- اینکه با توجه به سابقه تاریخی موضوع و اصلاحیه جدید بگوئیم قراراناطه منحصر به محاکم حقوقی است. در مقابل این دو استدلال که هر دو از نقاط ضعف و قوت برخوردارند می توان گفت: مشکل از آنجا ناشی می شود که مقنن با اضافه کردن عبارت ((.. رسیدگی به آن در همان دادگاه مستلزم رعایت تشریفات دیگر آیین دادرسی می باشد ...)) و اینکه این ماده با سیستم دادسرا و تفکیک محاکم حقوقی از جزایی منطبق نیست فلذا بایستی هر چه سریعتر با انجام اصلاحات و رعایت اصول آیین دادرسی این مشکل مرتفع گردد.

دوم: نکته دیگر اینکه اگر صدور قراراناطه به موارد جزایی نیز تسری بدهیم با توجه به اینکه برای مثال اتهامی مانند رباخواری از جرایم غیر قابل گذشت می باشد و مرجع تعقیب مکلف به پیگیری علی رأس اتهام است دیگر نیازی به پیگیری قضیه از سوی ذینفع نیست حال آنکه در ذیل ماده به تکلیف ذی نفع اشاره شده است این اشکال نیز به همان اشکال اول و دلایل آن باز می گردد که بایستی با اصلاحات برطرف شود سایر شرایط اناطه همان است که در مورد ماده 17 قانون آیین دادرسی کیفری 1290 ذکر شد در پایان به این نکته اشاره می گردد که حذف عجلانه دادسرا از نظام قضائی کشور و همچنین احیای سریع و بدون تامل آن در یک ماده قانون نه تنها در مورد قراراناطه بلکه در مورد سایر مواد آیین دادرسی کیفری تولید مشکل نموده است امید است با دوراندیشی از تصویب قوانین به روش آزمون و خطا پرهیز شود چراکه سطحی نگری و تعویض کلی و یکپارچه قوانین بدون در نظر گرفتن سابقه قضائی و آراء وحدت رویه از یک سو موجب لطمه به حقوق اشخاص شده و از سوی دیگر موجب نابودی رویه قضائی شکل گرفته در راستای تمامی خلاء های قانونی می شود.

- 1- کلیات آیین دادرسی کیفری دکتر رجب گلدوست جویباری انتشارات جنگل چاپ اول 1386
- 2- آیین دادرسی کیفری دکتر محمود آخوندی جلد اول چاپ یازدهم انتشارات وزارت فرهنگ ارشاد اسلامی 1383
- 3- آیین دادرسی کیفری دکتر محمد آشوری جلد اول چاپ دوم 1376- انتشارات سمت
- 4- قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی انقلاب در امور کیفری

**E-Mail: [afraziabi\\_saber@yahoo.com](mailto:afraziabi_saber@yahoo.com)**

**Tel: 09183337717**